



The Role of Public Finance and Government Expenditure in Income Distribution in Iran

Mohammad Ghasemi Sheshde¹, Ali Nasiri Aghdam², and Atefeh Ghorbani³

1. Associate Professor, Department of Economic Planning and Development, Faculty of Economics, Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iran. Email: m.ghasemi@atu.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Economic Planning and Development, Faculty of Economics, Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iran. Email: al.nasiri@atu.ac.ir
3. Master's student, Faculty of Economics, Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iran (Corresponding author). Email: atefehghorbani73@gmail.com

Article Info

Article type:
Research

Article history:

Received: 2025/01/06

Received in revised form:
2025/02/18

Accepted: 2025/03/11

Available online: 2025/03/30

Keywords:

Government Expenditure,
Poverty, Income Inequality,
Economic Growth, ARDL
Model.

ABSTRACT

Poverty reduction remains one of the most significant development challenges worldwide, particularly in developing countries. This study aims to examine the effect of government expenditure on poverty and income inequality in Iran. The research uses annual data for the period 1991–2023 (1370–1402 in the Iranian calendar), sourced from the World Bank and the Central Bank of Iran. Due to limitations in the availability of consistent and direct poverty indicators, the Gini coefficient is used as the primary measure of income inequality. To analyze the relationship between inequality and key macroeconomic variables—including government expenditure, inflation rate, oil revenues, and gross domestic product—the Autoregressive Distributed Lag (ARDL) model is employed. This approach allows for the simultaneous estimation of both short-run and long-run dynamics. The results indicate that increased government spending, oil revenues, and economic growth significantly reduce income inequality and, by extension, poverty. In contrast, inflation has a positive and significant effect on inequality, suggesting that rising prices may exacerbate income disparities. The findings offer valuable insights for designing effective fiscal and redistributive policies aimed at reducing inequality and supporting vulnerable populations.

Cite this article: Ghasemi Sheshdeh, Mohammad; Nasiri Aghdam, Ali; Ghorbani, Atefeh (2025). The Role of Public Finance and Government Expenditure in Income Distribution in Iran, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 1(1), 113 – 132. <https://doi.org/10.22091/ise.2025.12506.1014>

© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: University of Qom.

DOI: <https://doi.org/10.22091/ise.2025.12506.1014>



نقش مالیه عمومی و مخارج دولت بر توزیع در آمد در ایران

محمد قاسمی ششده^۱، علی نصیری اقدم^۲، عاطفه قربانی^۳

۱. دانشیار گروه برنامه ریزی و توسعه اقتصادی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: m.ghasemi@atu.ac.ir
۲. دانشیار گروه برنامه ریزی و توسعه اقتصادی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: al.nasiri@atu.ac.ir
۳. دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). رایانامه: atefehghorbani73@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

رفع فقر یکی از مهم‌ترین چالش‌های توسعه در جهان، به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود. هدف این مقاله، بررسی اثر مخارج دولت بر فقر و نابرابری درآمدی در ایران است. در این مطالعه از داده‌های آماری سالانه مربوط به دوره زمانی ۱۳۷۰ تا ۱۴۰۲ استفاده شده که اطلاعات مورد نیاز از بانک جهانی و بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران استخراج گردیده است. با توجه به محدودیت‌های آماری در شاخص‌های مستقیم فقر، تمرکز پژوهش بر ضریب جینی به‌عنوان شاخص نابرابری درآمدی قرار گرفته است. برای تحلیل رابطه بین شاخص نابرابری و متغیرهای کلان اقتصادی شامل مخارج دولت، نرخ تورم، درآمدهای نفتی و تولید ناخالص داخلی، از روش خودهمبسته با وقفه‌های توزیعی (ARDL) بهره گرفته شده است. این روش امکان بررسی هم‌زمان روابط کوتاه‌مدت و بلندمدت میان متغیرها را فراهم می‌سازد. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که افزایش مخارج دولت، درآمدهای نفتی و تولید اقتصادی موجب کاهش نابرابری درآمدی و در نتیجه کاهش فقر می‌شود، در حالی که تورم اثری افزایشی بر نابرابری و فقر دارد. یافته‌های پژوهش می‌تواند در طراحی سیاست‌های مالی و بازتوزیعی کارآمد با هدف کاهش شکاف درآمدی و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر مورد استفاده قرار گیرد.

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی.

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۱۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۱۰

کلیدواژه‌ها:

مخارج دولت، فقر، نابرابری

درآمدی، رشد اقتصادی، مدل

ARDL.

استناد: قاسمی ششده، محمد؛ نصیری اقدم، علی؛ قربانی، عاطفه (۱۴۰۴). نقش مالیه عمومی و مخارج دولت بر توزیع درآمد در ایران. *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۱

(۱)، ۱۱۳-۱۳۲. <https://doi.org/10.22091/ise.2025.12506.1014>



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه قم.

مقدمه

رابطه بین مخارج دولت و فقر به عنوان یکی از موضوعات مهم ادبیات و تفکر توسعه مطرح است. در بلندمدت چون توسعه اقتصادی منابع لازم برای افزایش درآمد را فراهم می کند، رشد اقتصادی کلید کاهش فقر است. نه تنها رشد اقتصادی قسمت اعظمی از جمعیت را بالای خط فقر نگه می دارد که نیز درآمدی برای دولت فراهم می کند که می تواند در مبارزات کاهش فقر از آن استفاده کند. مسئله اساسی در کاهش فقر از طریق نقش دولت در اقتصاد سهم فقرا از رشد اقتصادی است. روند نابرابری درآمد در حین فرایند رشد بر روی میزان بهره مندی فقرا از مزایای رشد اقتصادی تأثیر می گذارد (گنانگوین^۱ و همکاران، ۲۰۱۹).

به اعتقاد تودور و اسمیت^۲ (۲۰۰۹) رشد سریع برای فقرا بد است چون آن ها ممکن است به وسیله تغییرات ساختاری مدرن کنار گذاشته شده و به حاشیه رانده شوند و اگر فقرا سهم کمتری از تولید ملی را به دست آورند، این باعث می شود سهم ثروتمندان از درآمد ملی افزایش یابنده باشد و در نتیجه نابرابری درآمد بین دو گروه افزایش یابد (هرلیانا و کونتادی^۳، ۲۰۲۳). یکی از مسائل اقتصادی مهم در کشورها، علی الخصوص کشورهای در حال توسعه، وجود نابرابری است. بهبود توزیع درآمد به عنوان یکی از مهم ترین اهداف مورد نظر دولت ها محسوب می شود. توجه اقتصاددانان به کاهش نابرابری توزیع درآمد به آثار سیاست های مخارج دولت به عنوان یکی از ابزارهای مناسب در زمینه بهبود توزیع درآمد نشان می دهد، جهت گیری برنامه ریزان اقتصادی در طول دو دهه اخیر، از مقوله رشد سریع اقتصادی به کاهش نابرابری و سیاست های باز توزیع درآمد تغییر نموده است. در واقع، با الزاماتی که از سوی نهادهای بین المللی در راستای توسعه انسانی پیشروی دولت ها وجود دارد، ایجاد یک سیستم مناسب و توسعه سازوکارهای اقتصادی و اجتماعی برای بهبود توزیع درآمد و کاهش نابرابری حیاتی است.

امروزه نابرابری درآمد در ایران به صورت یکی از چالش های مهم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پدیدار شده است. کم اثر بودن سیاست های دولت در کاهش ضریب جینی و انعطاف ناپذیری آن در چند دهه اخیر ضرورت اتخاذ راهبرد مشخص با بیش ترین اثربخشی در زمینه کاهش نابرابری درآمد را الزامی می سازد. دولت ایران در دوره های مختلف، به شکل های گوناگون در راستای کاستن از نابرابری درآمد سامان یافته بوده است. برخی از این اقدامات عبارتند از پرداخت یارانه به گروه های کم درآمد، ارائه تسهیلات بانکی به مناطق خاص و گروه های آسیب پذیر، اجرای طرح های ملی در مناطق کم برخوردار، ارائه تسهیلات اشتغال زایی، اجرایی طرح اشتغال زایی روستایی، تأمین مالی مسکن برای اقشار کم درآمد، اجرای معافیت مالیاتی در برخی فعالیت ها و مناطق از جمله برخی از سیاست های مؤثر در این زمینه است. علی رغم تمام این تلاش ها، به نظر می رسد بخشی از نابرابری موجود در درآمدها به صورت یک معضل تابع سایر عوامل ناشناخته داخلی و خارجی است که نیاز به واکاوی بیش تری دارد. در این میان، ارزیابی عملکرد آثار سیاست های کاهش نابرابری درآمد از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

در این راستا، هزینه های جاری و عمرانی دولت تأثیر قابل ملاحظه ای بر سطح فعالیت های اقتصادی، تسریع رشد اقتصادی و کمک به حفظ ثبات اقتصادی دارد. این هزینه ها، تولید را از طریق بهبود کارایی نیروی کار و زیربنای مستعد اقتصادی، اجتماعی تحت تأثیر قرار می دهد و اثرات تعیین کننده بر توزیع درآمد و ثروت دارد. در مقایسه اثربخشی مخارج عمرانی و جاری دولت، اثرگذاری ضریب بودجه های عمرانی بر سرمایه گذاری و رشد اقتصادی به مراتب بیش تر است. با افزایش سرمایه گذاری دولت، سازوکارهای

1. Gnangoin

2. Todaro & Smith

3. Herliana & Kuntadi

فزاینده درآمد در کوتاه‌مدت به کار افتاده، درآمد و قدرت خرید تعدادی از افراد جامعه افزایش می‌یابد. در نتیجه تقاضا برای کالا و خدمات ایجاد می‌شود. وجود این تقاضا موجب سرمایه‌گذاری بیش‌تر خواهد شد. مخارج جاری دولت به‌طور مستقیم اثری بر قدرت تولید جامعه ندارد، بلکه برای عده‌ای درآمد ایجاد کرده و متعاقباً ایجاد تقاضا می‌کند که ممکن است این تقاضا به صورت سرمایه‌گذاری جدید ظاهر شود. گسترش مخارج جاری دولت که اثر غیرتولیدی دارد، بر توزیع درآمد تأثیر قابل ملاحظه‌ای می‌گذارد و معمولاً متوجه گروه‌های پردرآمد جامعه می‌شود و امکان بهره‌مند شدن بیشتر قشر کم‌درآمد را فراهم نمی‌کند. بنابراین، پژوهش حاضر با تمرکز بر اثر مخارج دولت، تورم، درآمدهای نفتی و تولید ناخالص داخلی بر نابرابری درآمدی در ایران، در تلاش است تا با استفاده از روش ARDL و داده‌های سری زمانی سالانه مربوط به دوره ۱۳۷۰-۱۴۰۲، تصویری جامع و پویا از این روابط ارائه دهد. نوآوری پژوهش در آن است که برخلاف بسیاری از مطالعات پیشین که تنها یک یا دو عامل را بررسی کرده‌اند، این مطالعه مجموعه‌ای از عوامل کلان اقتصادی را به صورت هم‌زمان بررسی می‌کند و با پوشش بازه زمانی بلندمدت، امکان تحلیل دقیق‌تری از اثر سیاست‌های مالی بر عدالت درآمدی در ایران فراهم می‌سازد. این موضوع می‌تواند مبنایی کاربردی برای ارائه توصیه‌های سیاستی در حوزه بازتوزیع و کاهش نابرابری باشد.

ساختار مقاله حاضر از پنج بخش تشکیل شده است. در ادامه و در بخش دوم به مبانی نظری تحقیق پرداخته شده است. بخش سوم به روش‌شناسی تحقیق اختصاص دارد. در بخش چهارم به برآورد مدل و ارائه نتایج پرداخته شده است. بخش انتهایی نیز به نتیجه‌گیری و پیشنهادها اختصاص دارد.

ادبیات نظری و پیشینه تحقیق

پیشینه نظری

بر مبنای نظر کینزین‌ها اعمال سیاست‌های مالی انقباضی هم‌چون افزایش مالیات‌ها و کاهش در مخارج دولتی باعث کاهش مصرف خصوصی و بنابراین فعالیت‌های اقتصادی می‌شود (از طریق ضریب فزاینده). اما براساس نظر کینزین‌ها، افزایش در مخارج کل و درآمد که به دنبال کاهش نرخ بهره به وجود می‌آید، معمولاً کاهش اولیه در درآمد را که به خاطر سیاست مالی انقباضی به وجود آمده را جبران نمی‌کند. کاهش نرخ بهره هنگامی که منجر به بوجود آمدن سود بالاتر در سایر ثروت‌ها شود، تأثیرات بیش‌تری از خود برجای می‌گذارد (مثلاً ارزش‌های بازاری بالاتری برای سهام، اوراق قرضه و ثروت‌های مالی). در حقیقت تأثیرات ثروت می‌تواند علتی برای افزایش احتمالی در تقاضای بخش خصوصی به دنبال سیاست‌های مالی انقباضی باشد (داگنه^۱، ۲۰۲۳).

در مدل‌های استاندارد نئوکلاسیکی در جایی که خانوارها به آینده توجه می‌کنند و به دنبال بهینه کردن بین دوره‌ای مصرف خود هستند و مالیاتی را که باید در آینده پردازند مدنظر قرار می‌دهند، کاهش دائمی در مخارج دولت طبیعتاً منجر به افزایش یک به یک در مصرف خصوصی می‌شود. چون افراد معتقدند که کاهش دائمی در مخارج دولت به معنای کاهش در مالیات‌های دریافتی آینده خواهد شد، پس درآمد دائمی آن‌ها افزایش خواهد یافت. اما بروز این مسئله ضرورتاً دلیل بر خنثی بودن سیاست مالی روی تولید نیست. زیرا اگر این اعتقاد وجود داشته باشد که کاهش دائمی در هزینه‌های مصرفی دولت باعث کاهش نرخ بهره و در نتیجه افزایش ارزش ثروت بخش خصوصی و کاهش در مطلوبیت نهائی ناشی از مصرف (برای یک سطح دستمزد معین) می‌تواند باعث کاهش عرضه نیروی کار شود (مدل‌های چرخه تجاری)، پس می‌تواند اقتصاد و سطح تولید را متأثر نماید. حتی اگر کاهش موقتی در مصارف

دولتی صورت گیرد، باز هم اقتصاد متأثر خواهد شد ولی تأثیر آن کمتر خواهد بود، زیرا تأثیر کاهش هزینه‌ها روی درآمد دائمی و بنابراین، روی مصرف کمتر است.

همچنین، مصرف خصوصی و مصرف دولتی می‌توانند جانشین (مکمل، مستقل) باشند، کاهش در مصارف دولتی باعث افزایش دادن (کاهش، بدون تغییر) مخارج خصوصی خواهد شد. امکان وجود این رابطه بین مصرف خصوصی و عمومی برای کشورهای مختلف بررسی شده است. در یک مدل نئوکلاسیکی، متأثر شدن مصرف خصوصی به دنبال اعمال سیاست مالی (افزایش مالیات‌ها)، به چند مسئله وابسته است: افق فکری مصرف‌کننده، اختلال زایی مالیات‌ها، اصلاحات یا تجدید نظرهای انتظاری در درآمد دائمی.

فرضیه هم ارزی یا برابری ریکاردو^۱ که عمدتاً توسط بارو^۲ توسعه یافته است، بیان‌گر آن است که مصرف خصوصی تحت تأثیر نحوه تأمین مالی مخارج دولت قرار نمی‌گیرد. اگر هیچ محدودیتی در استقراض وجود نداشته باشد، مصرف خصوصی تحت تأثیر کاهش مالیات‌های جاری قرار نمی‌گیرد. زیرا کاهش مالیات‌های فعلی، افزایش معادلی را در آینده به همراه خواهد داشت. همچنین، بر اساس این فرضیه زمانی که انتشار اوراق قرضه دولتی برای تأمین مالی کسری به کار گرفته می‌شود، یک دارایی به دارندگان اوراق قرضه اضافه می‌شود. اما این اوراق نشان‌دهنده بدهی دولت به خانوار است و دولت برای این که بتواند این اوراق را بازخرد کند مالیات را افزایش خواهد داد. اگر این دارائی‌ها و بدهی‌ها به طور نسبی یکدیگر را خنثی کنند، خانوارها احساس نمی‌کنند که ثروتمند شده‌اند. بنابراین، مصرف تحت تأثیر بودجه دولت قرار نمی‌گیرد (دیوید ریکاردو اقتصاددان انگلیسی قرن نوزدهم آغازگر این تحلیل بود). بنابراین، بر اساس این فرضیه، اگر افزایش مخارج دولت از طریق کاهش مصرف خصوصی صورت گیرد، تأثیر آن بر فقر یا نابرابری لزوماً مثبت نخواهد بود، مگر آن که مخارج عمومی به گونه‌ای تخصیص یابد که جایگزین مؤثری برای رفاه خصوصی شود. از این رو، رابطه میان مخارج دولت و کاهش فقر در چارچوب این نظریه، به نوع و کارایی هزینه‌های دولت وابسته است. از آن‌جا که بررسی مخارج دولت بر فقر مستلزم شناخت روشن از خود مفهوم فقر و نحوه اندازه‌گیری آن است، در ادامه ابتدا به تعریف فقر و شاخص‌های مربوط به آن پرداخته می‌شود.

سال‌هاست محافل اقتصادی در تعریف فقر به استاندارد قابل قبول همگان دست نیافته‌اند، چرا که فقر مقوله‌ای کیفی است نه کمی. تعریف فقر از نقطه‌ای به نقطه دیگر متفاوت است. به دلایل مختلف هیچ تعریفی نمی‌تواند جامع و مانع در همه نقاط جهان باشد چرا که خصوصیات متفاوت اجتماعی، اقتصادی در نقاط مختلف جهان طبعاً تعاریف متفاوت را به همراه خواهد داشت. به برخی از این دلایل اشاره می‌شود.

آیا در اندازه‌گیری فقر باید درآمد و هزینه را در نظر گرفت یا سبک زندگی. طبعاً خانواری که در آمریکا فقیر حساب می‌شود متفاوت از یک فرد فقیر در آفریقا است.

مردم برداشت‌های متفاوتی از فقر دارند. بسیاری از مردم به دلایل مختلف خود را فقیر می‌پندارند، در حالی که طبق هیچ معیاری فقیر نباشند.

فقر در دو زمان متفاوت می‌تواند بسیار متفاوت باشد. چگونه می‌توان فقر را در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۸۳ مطالعه کرد و سپس آن دو را با هم مقایسه نمود، چرا که معیارهای سطح زندگی و سطح رفاهی جامعه تغییر یافته است و یا خانواری ممکن است امسال فقیر باشد و سال بعد فقیر محسوب نشود.

تحقیقات اقتصادی تنها فقر اقتصادی را اندازه‌گیری می‌کنند در حالی که فقر از کیفی‌ترین مقولات در زندگی انسانی و شامل مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیز می‌گردد.

خانوارهایی با تعداد یکسان ولی متفاوت از لحاظ ترکیب سنی نیازهای بسیار متفاوتی دارند و مقایسه این خانوارها نتیجه‌گیری نادرستی از مسئله فقر به‌دست خواهد داد.

واحد بررسی فقر، خانوار است یا فرد. توزیع درونی متفاوت معیشت بین زن، مرد و فرزند در درون هر خانواده خود نقطه ضعف مهمی در مورد تعیین خط فقر خانوار است.

ثروت و دارایی حقیقی چگونه در محاسبه فقر منظور می‌شود.

بنا به دلایلی که ذکر شد نمی‌توان ادعای یک تعریف کامل و جامع از فقر را داشت.

خط فقر مطلق عبارتست از مقدار درآمدی است که با توجه به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و غیره جامعه مورد بررسی برای تأمین نیازهای افراد (مانند غذا، پوشاک، مسکن و ...) لازم است و یا حداقل شرایطی است که عدم تأمین آن موجب می‌شود تا فرد مورد بررسی به‌عنوان فقیر در نظر گرفته شود. این روش تعیین خط فقر را روش حداقل معیشت یا «روش نیازهای اساسی»^۱ نیز می‌گویند (نگهداری و همکاران، ۱۳۹۳).

خط فقر را می‌توان نقطه‌ای از تابع مخارج مصرف‌کننده تلقی کرد، که کم‌ترین هزینه را با توجه به قیمت‌های رایج برای رسیدن به یک سطح معین رفاه برای یک خانوار با مشخصات معین مشخص می‌کند. برای ترسیم شرایط واقعی خانوارهای فقیر، خط فقر به تنهایی کافی نیست و برای بررسی شدت و شکاف فقر از شاخص‌های فقر استفاده می‌شود که در ذیل به‌صورت خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود (هالکس^۲ و همکاران، ۲۰۲۳).

هر گاه مجموعه افراد فقیر را با p و تعداد اعضای آن را با q نمایش دهیم، به اندازه q خانوار پایین‌تر از خط فقر قرار خواهند گرفت. رایج‌ترین شاخص یا اندازه فقر که به «نسبت سرشمار»^۳ معروف است، از تقسیم تعداد خانوارهای پایین‌تر از خط فقر (یعنی q) بر کل تعداد خانوارها به‌دست می‌آید. اگر q تعداد افراد فقیر موجود در جمعیت و n تعداد کل افراد آن جمعیت باشد نسبت سرشمار طبق فرمول (۱) به‌دست می‌آید:

$$H = \frac{q}{n} \quad (1)$$

استفاده از نسبت سرشمار، به‌عنوان معیاری از فقر، در عین حال که تصویری ساده را از میزان فقر و نیازمندی جمعیت به‌دست می‌دهد، در مورد عمق یا شدت فقر چیزی را بیان نمی‌کند. به‌عبارت دیگر، از روی این شاخص نمی‌توان فهمید که افراد فقیر چقدر فقیر هستند و برای از بین بردن آن‌ها به چه مقدار منابع اضافی نیاز است.

برای تحلیل اثر مخارج دولت بر فقر، ابتدا لازم است شاخص‌های سنجش آن مشخص شود. این شاخص‌ها نقش بنیادینی در طراحی مدل تجربی پژوهش دارند، زیرا متغیر وابسته در مطالعه حاضر را تشکیل می‌دهند. انتخاب شاخص‌های فقر در این پژوهش با توجه به دو معیار اصلی انجام شده است: نخست، سازگاری آن‌ها با ادبیات نظری و تجربی داخلی و بین‌المللی و دوم، دسترسی به داده‌های آماری منسجم و معتبر برای دوره زمانی مورد بررسی. در این راستا، شاخص‌هایی مانند شکاف فقر، نسبت شکاف درآمد و سن

1. Basic – Needs Approach

2. Halkos

3. Headcount Ratio

مورد توجه قرار گرفته‌اند. در پژوهش‌های داخلی متعددی همچون فطرس و همکاران (۱۳۹۹) و خداداد و فتاحی (۱۳۹۶)، از همین شاخص‌ها برای بررسی رابطه میان سیاست‌های مالی و فقر در ایران استفاده شده است. بنابراین، شاخص‌های به کار رفته در این مقاله از نظر نظری، تجربی و عملیاتی قابل اتکا هستند و چارچوب مناسبی برای سنجش اثرگذاری مخارج دولت بر وضعیت فقر و نابرابری در کشور فراهم می‌کنند.

شاخص شکاف فقر

برای بیان شدت یا عمق فقر، از شاخص دیگری استفاده می‌شود که به «شکاف فقر»^۱ معروف است. این شاخص، براساس تفاوت درآمد هر فرد یا خانوار فقیر از خط فقر کلی تعیین می‌شود (افتخاریان و سلیمی‌فر، ۱۳۹۳). شکاف فقر هر فرد (g_i) به صورت فرمول شماره (۲) است:

$$g_i = (z - y_i) \quad (2)$$

و شکاف فقر مجموع جمعیت به صورت فرمول شماره (۳) است:

$$g = \sum (z - y_i) \quad (3)$$

از تقسیم کردن شکاف فقر (g_i یا g) بر خط فقر (z)، «نسبت شکاف فقر»^۲ ($\frac{g}{z}$ یا $\frac{g_i}{z}$) به دست می‌آید. معمولاً، شکاف فقر کلی^۳ را بر حسب تعداد افراد فقیر بهنجار^۴ می‌کنند تا شکاف فقر متوسط^۵ به دست آید.

شاخص نسبت شکاف درآمد

آمارتیا سن^۶ (۱۹۷۶)، با استفاده از یک روش بهنجارسازی متفاوت به شاخص دیگری از عمق یا شدت فقر دست یافته که «نسبت شکاف درآمد»^۷ نامیده می‌شود و از فرمول شماره (۴) به دست می‌آید:

$$G = \left(\frac{1}{q_z} \right) \sum (z - y_i) \quad i \in p \quad (4)$$

G نسبت شکاف درآمد است که به صورت درصدی از خط فقر بیان می‌شود و گویای آن است که برای از بین رفتن کامل فقر، درآمد (یا هزینه) متوسط اقشار فقیر جامعه چقدر (یا چند درصد) باید افزایش یابد. از یک دیدگاه، H (شاخص نسبت افراد فقیر) و G در واقع مکمل یکدیگر هستند. H تعداد افراد فقیر را نشان می‌دهد، بدون آن که درباره شدت یا عمق فقر آنان چیزی بگوید، در حالی که G عمق فقر را بیان می‌کند، ولی در مورد تعداد افراد فقیر اطلاعاتی به دست نمی‌دهد. هیچ یک از این دو شاخص، نسبت به «توزیع مجدد درآمد»^۸ در داخل واحدهای فقیر حساس نیستند. به عبارت دیگر، اگر از یک خانوار بسیار فقیر صد تومان گرفته و به خانوار کمتر فقیری که هنوز در پایین خط فقر قرار دارد بدهیم، تغییری در مقدار G ایجاد نخواهد شد. G ، در عین این که عمق فقر (یعنی فاصله متوسط اقشار فقیر و غیرفقیر جامعه) را به طور کلی بیان می‌کند، از بیان شدت فقر در میان افراد پایین خط فقر عاجز است. سن (۱۹۷۶) معتقد

1. Poverty Gap
2. Poverty Gap Ratio
3. Aggregate Poverty Gap
4. Normalised
5. Average Poverty Gap
6. Amartya Sen
7. Incom Gap Ratio
8. Redistribution

است که يك شاخص فقر خوب، باید بتواند نسبت به تعداد افراد فقیر، شدت فقر و نحوه توزیع درآمد بین فقرا حساسیت داشته باشد. به عبارت دیگر دو اصل یکنواختی و انتقال را برآورده سازد (خداداد کاشی و همکاران، ۱۳۹۱).

به آسانی می‌توان دید که شاخص H با هیچ کدام از دو اصل موضوعه فوق‌الذکر تطبیق نمی‌کند. چون H فقط تعداد خانوارهای زیر خط فقر را نشان می‌دهد، پایین رفتن درآمد هر يك از خانوارها روی مقدار آن تأثیری نمی‌گذارد و به این دلیل H با اصل یکنواختی مغایرت دارد. به همین ترتیب چون مقدار H بر اثر انتقال درآمد از يك خانوار فقیر به يك خانوار کم‌تر فقیر تغییر نمی‌کند، با اصل انتقال نیز تطابق ندارد. از طرف دیگر، با مطالعه شاخص شکاف فقر می‌توان دید که این شاخص اصل یکنواختی را برآورده کرده است، اما با اصل انتقال مغایرت دارد. هرچند پایین رفتن درآمد هر يك از خانوارهای زیر خط فقر باعث افزایش میزان فقر می‌شود، شاخص مورد بحث ما تحت تأثیر انتقال درآمد بین خانوارهای زیر خط فقر - به شرط آن که روی میانگین درآمد آن‌ها تأثیر نگذارد - متغیر نیست، زیرا انتقال مبلغ معینی از درآمد يك خانوار فقیر به يك خانوار فقیر دیگر، باعث خواهد شد که شکاف فقر خانوار اول به همان اندازه افزایش پیدا کند که شکاف فقر خانوار دوم کاهش یافته است. علاوه بر این، شاخص G نسبت به هر نوع تغییر در تعداد خانوارهای فقیر غیر حساس است. هرگاه جمعیت زیر خط فقر را بدون تغییر مشخصات آن دو برابر کنیم، تغییری در G بوجود نمی‌آید.

شاخص فقر سن (S)

سن (۱۹۷۶)، برای فقر شاخص دیگری پیشنهاد کرده که مقادیر H و G را با هم ترکیب می‌کند و نسبت به توزیع درآمدها حساس است. این شاخص که با S نمایش داده شده، از فرمول شماره (۵) به دست می‌آید:

$$S = H[G + (1 - G)d] \quad (5)$$

در این فرمول، d معرف ضریب جینی^۱ توزیع درآمد در میان فقرا است. سن (۱۹۷۶) شاخص خود را به این صورت تفسیر کرد: G نمودار فقر به صورت شکاف نسبی^۲ مشهود بین درآمد متوسط افراد فقیر و خط فقر است. اما علاوه بر شکاف فقر G ، شکاف دیگری نیز وجود دارد که از توزیع نابرابر درآمد متوسط بین افراد فقیر ناشی می‌شود. این شکاف برابر است با ضریب جینی (d) ضرب در متوسط نسبت درآمد $(1-G)$.

بررسی داده‌های آماری مربوط به شاخص‌های فقر در ایران نیز نشان می‌دهد که ضریب جینی طی دهه ۱۳۹۰ نوساناتی بین ۰/۳۷ تا ۰/۴۱ داشته است که بیانگر افزایش نابرابری در برخی سال‌ها بوده است. همچنین، طبق گزارش‌های مرکز آمار ایران و بانک جهانی، نسبت جمعیت زیر خط فقر در ایران در برخی سال‌ها (از جمله ۱۳۹۱ و ۱۳۹۸) افزایش چشم‌گیری داشته که هم‌زمان با افت درآمدهای نفتی و کاهش مخارج واقعی دولت بوده است. این روندها نشان می‌دهد که شاخص‌های منتخب در این پژوهش، هم از نظر آماری در دسترس و هم از نظر تحلیلی برای بررسی رابطه مخارج دولت و فقر در ایران مناسب هستند.

برخی از اقتصاددانان برای نشان دادن اهمیت مسئله توزیع درآمد، نابرابری درآمدها و وضعیت توزیع درآمد در هر جامعه را، یکی از ملاک‌های ارزیابی نظام اقتصادی آن جامعه تشخیص داده‌اند. با وجود این که این گونه ملاک‌ها و معیارهای سنجش، برای هر نظام اقتصادی جنبه نظری دارد و از دیدگاه افراد گوناگون می‌تواند تغییر نماید، اما به هرحال نشان می‌دهد موضوع چگونگی توزیع درآمد میان اشخاص جامعه از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. پرسشی که اینک مطرح می‌شود آن‌ست که چگونه می‌توان برای نیل

1. Gini Coefficient

2. Proportional Gap

به رشد و توسعه اقتصادی، توزیع درآمد را عادلانه‌تر نمود و این که آیا این اقدام در کشورهای در حال توسعه و علی‌الخصوص در کشور ما چگونه میسر خواهد بود.

دانشمندان و متفکرین رشته‌های اقتصاد و جامعه‌شناسی، شیوه‌های گوناگونی را برای پیمودن مسیر رشد و دسترسی به اهداف آن ذکر می‌کنند تا بتوان همراه با افزایش متوسط سطح درآمد عمومی جامعه، به توزیع عادلانه‌تر درآمد و ثروت نیز دست یافت. توزیع عادلانه‌تر درآمد از ابزارهای ارتقای سطح تقاضا و زمینه ساز رشد اقتصادی است. در مورد توزیع ثروت اما، مسئله دارای ابعاد متفاوتی است. برای کش پذیر کردن سمت عرضه اقتصاد، که حصول به آن همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در تأمین تقاضا و رشد، اشتغال و ... نقش محوری دارد، حضور سرمایه‌های بزرگ که موتور محرکه تولید و توزیع هستند، از اهم مسائل و نیازهای یک جامعه است. تجمع پس اندازهای کوچک و ایجاد سرمایه‌های بزرگ و متراکم، رشد اقتصادی پایدارتر و با استحکام بیشتری را ایجاد می‌کند تا این که ثروت‌های انباشته شده در دست تعداد اندکی سرمایه‌دار متمرکز باشد که تصمیم‌هایشان متکی بر سلیقه‌ها و نظرات شخصی است.

یکی از نظریه‌های مهم در زمینه ارتباط بین رشد اقتصادی و نابرابری، نظریه کوزنتس^۱ (۱۹۵۵) است که معتقد است نابرابری در مراحل ابتدایی رشد افزایش یافته و سپس کاهش می‌یابد. این نظریه توسط برخی پژوهشگران تأیید و برخی دیگر رد شده است. توزیع درآمد از جمله اهداف مهم اقتصادی دولت‌هاست، که با استفاده از ابزارهایی چون سیاست‌های مالی دنبال می‌شود. در این زمینه، بین توزیع اولیه درآمد (بر اساس عوامل تولید) و توزیع مجدد درآمد (با مداخله دولت) تفاوت وجود دارد. اقتصاددانان کلاسیک به نقش بازار در رسیدن به تعادل اعتقاد داشتند و توزیع مجدد را غیرضروری می‌دانستند، اما رویکردهای جدید بر مداخله دولت برای کاهش نابرابری تأکید دارند (جرجرزاده، ۱۳۸۴).

منظور از توزیع درآمد تشریح چگونگی سهم افراد یک کشور از درآمد ملی و میزان نابرابری. درآمد در یک کشور است (سهرابی، ۱۳۹۸). اشتیاق برای بهتر زیستن حرکت به سوی فردهای روشن و داشتن سرزمینی سرشار از رفاه، از آرمان‌های بزرگ همه ملت‌ها بوده است. مردم همواره دستیابی به این آرمان و ایده‌آل خود را در تلاش‌های سیاست‌مداران، دولت‌مردان و اندیش‌مندان جامعه خویش پیگیری و تصور می‌نمایند. به‌طور کلی از اوایل قرن نوزدهم میلادی تفاوت میان نحوه زندگی مردم مناطق مختلف جهان شناخته شده و بروز نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها و عواقب آن‌ها چه در درون جوامع و چه در میان جوامع مختلف، اندیش‌مندان و نظریه‌پردازان را به ارایه فرضیاتی پیرامون علل و پیدایش نابرابری و فقر اقتصادی- اجتماعی وا داشته است. با شروع صنعتی شدن به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، پدیده فقر همواره به نحوی از انحاء افکار جوامع بشری، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه را بیشتر به خود مشغول کرده است. این جوامع با توجه به سطح قرارگیری در مدار توسعه، به حل این معضل پرداخته و با اتخاذ راهبردهایی چون رشد اقتصادی، رشد توأم با توزیع و ... در صدد بهبود شرایط زندگی مردم کشورشان برآمدند. لکن در بسیاری موارد خصوصاً در کشورهای جهان سومی به دلایل مختلف، اثرات توزیعی این راهبردها، گروه کثیری از مردم را برخوردار ساخت و منجر به بروز شکاف‌های اقتصادی، اجتماعی و گسترش پدیده فقر گردید. در دهه ۱۹۸۰ وضعیت فقرا همچنان بدتر شد، به گونه‌ای که بانک جهانی، این دهه را دهه فراموش شده فقرا نامید. دهه ۱۹۹۰ چاره‌ای نبود جز تغییر راهبردهای توسعه، از راهبردهای رشد به راهبردهای فقرزدایی، لذا این دهه، دهه جنگ با فقر نامیده شد (کازمی، ۱۳۸۴).

موضوع توزیع درآمد یکی از سه وظیفه اصلی دولت یعنی تثبیت، توزیع و تخصیص است. اما نظریه‌های توزیع عادلانه درآمد به‌طور معمول از يك دستور غیراقتصادی تبعیت می‌کنند. به عبارت دیگر، تعریف توزیع عادلانه درآمد، قبل از آن که از مباحث دستوری علم

اقتصاد سرچشمه بگیرد، يك موضوع سیاسی اجتماعی است. ولی نمی‌توان نادیده گرفت که وقوع آن يك بحث کاملاً اقتصادی است (خانزاده و همکاران، ۱۳۹۴).

با وجود چارچوب‌های نظری متنوع درباره رابطه میان سیاست‌های مالی و توزیع درآمد، هر یک از این نظریه‌ها با محدودیت‌ها و انتقادات خاص خود مواجه‌اند. نظریه کوزنتس، علی‌رغم کاربرد گسترده در مطالعات اولیه توسعه، فاقد توجه به عوامل نهادی و کیفیت سیاست‌های بازتوزیعی است و در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، روند نابرابری برخلاف منحنی فرضی آن حرکت کرده است. نظریه‌های کلاسیک و نئوکلاسیک با فرض تعادل خودکار بازار، نقش دولت در اصلاح نابرابری را نادیده می‌گیرند و قادر به تبیین پدیده‌هایی نظیر فقر ساختاری یا تمرکز شدید درآمد نیستند. در سوی مقابل، دیدگاه‌های کینزی اگرچه مداخله دولت را توصیه می‌کنند، اما در عمل موفقیت آن‌ها بستگی به نحوه اجرای سیاست‌ها و میزان شفافیت و کارایی آن‌ها دارد. همچنین، فرضیه ریکاردویی نیز با پیش‌فرض‌هایی چون عقلانیت کامل و نبود محدودیت نقدینگی، در بسیاری از اقتصادها غیرواقع‌گرایانه تلقی می‌شود. بنابراین، تحلیل تجربی مبتنی بر داده‌های واقعی و روش‌های اقتصادسنجی می‌تواند شناخت دقیق‌تری از تأثیر سیاست‌های مالی بر نابرابری درآمدی ارائه دهد.

مروری بر مطالعات پیشین

یو و همکاران (۲۰۲۲) رابطه بین فقر و رشد اقتصادی را ارزیابی کردند. این مطالعه از برآوردهای مختلف اقتصادسنجی برای اندازه‌گیری تأثیر نابرابری و فقر بر توسعه اقتصادی در دوره ۱۹۹۰-۲۰۱۶ در ویتنام استفاده کرد. در این مطالعه با استفاده از مدل‌های اقتصادسنجی به برآورد رابطه بلندمدت بین متغیرها پرداخته شد. نتایج این مطالعه نشان داد وقتی نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی و تعداد سال‌های تحصیل افزایش یابد میزان فقر معادل ۰/۱۴۴ کاهش می‌یابد. علاوه بر این نتایج نشان داد بهبود در رشد اقتصادی منجر به کاهش فقر می‌شود.

ندیم و جلیلی^۱ (۲۰۲۲) به بررسی ارتباط بین مخارج دولت برای آموزش و منابع انسانی با فقر مطلق در مناطق شهری را بررسی کردند. بر این اساس، با مدل‌سازی عوامل ابزاری فقر و با استفاده از روش سوئیچینگ مارکوف، فرضیه‌های پژوهش در بازه زمانی ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۹ مورد آزمون قرار گرفت. نتایج مدل هم‌چنین نشان داد که سرمایه انسانی و نسبت هزینه‌های آموزش و پرورش به کل هزینه‌های دولت تأثیر منفی معناداری بر شاخص فقر مطلق شهری دارد. پیشنهاد می‌شود نسبت هزینه‌های آموزش و پرورش برای کاهش فقر شهری افزایش یابد.

هندیانی^۲ و همکاران (۲۰۲۲) به بررسی اثربخشی هزینه‌های دولت محلی بر کاهش فقر در جاوه مرکزی، اندونزی در طول سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۱۹ پرداختند. این مطالعه با هدف تعیین تأثیر مخارج منطقه‌ای بر سطوح فقر در مناطق / شهرها در جاوا مرکزی با استفاده از رگرسیون داده‌های تابلویی انجام شد. مدل انتخاب شده مدل اثر ثابت با رویکرد SUR بود. نتایج نشان داد که هزینه‌های منطقه‌ای برای سلامت، آموزش و حمایت اجتماعی بر سطح فقر تأثیر منفی می‌گذارد. از سوی دیگر، مخارج در بخش اقتصادی تأثیر بزرگ اما مثبتی بر سطح فقر دارد. در همین حال، هزینه‌های زیرساختی تأثیر قابل توجهی بر کاهش فقر در جاوا مرکزی نشان نمی‌دهد. دولت نیاز به حفظ مدیریت مالی در کارکردهای بهداشتی، آموزشی و کمک‌های اجتماعی و همچنین انجام مطالعات بیشتر در رابطه با تخصیص بودجه در بخش‌های اقتصاد و زیرساخت دارد.

1. Nadeem & Jalili

2. Hendyani

سیهان^۱ و همکاران (۲۰۲۱) رابطه بین مالیات و مخارج عمومی را مورد مطالعه قرار دادند. در مطالعه‌ای که دوره ۲۰۰۰-۲۰۱۷ برای ۲۴ کشور OECD را پوشش می‌دهد، از روش گشتاورهای تعمیم یافته سیستم دو مرحله‌ای و نسخه بوت استرپ آزمون علیت پانل Dumitrescu-Hurlin (۲۰۱۲) استفاده شد. با توجه به نتایج روش گشتاورهای تعمیم یافته سیستم دو مرحله‌ای، گسترش اندازه اقتصادی دولت، نابرابری را افزایش می‌دهد. نتایج آزمون علیت تابلویی، علیت یک طرفه از مالیات‌ها و مخارج به جینی را نشان داد.

آدگبوی^۲ (۲۰۲۰) تأثیر مخارج دولت بر کاهش فقر در نیجریه را برای دوره ۱۹۸۱-۲۰۱۷ با استفاده از داده‌های سری زمانی سالانه تجزیه و تحلیل می‌کند. این مطالعه از مدل خودهمبسته با وقفه‌های توزیعی (ARDL) استفاده می‌کند. نتیجه این مطالعه نشان داد که هزینه‌های مکرر خدمات اقتصادی (ESRX)، هزینه‌های مکرر اجتماعی (SCSRX) و هزینه‌های تکراری انتقالی (TRX) فقر را کاهش می‌دهند در حالی که هزینه‌های سرمایه انتقالی (TCX) و هزینه‌های مکرر اداری (ADRL) فقر را تشدید می‌کنند. از این رو، این مطالعه توصیه می‌کند که دولت باید یارانه‌های غذایی، یارانه نهاده‌های کشاورزی به کشاورزان و یارانه هزینه‌های حمل و نقل را آغاز کند. علاوه بر این، دولت باید تلاش کند تا تمام حقوق آنها از جمله انعام را در زمان مقرر بدون تأخیر پرداخت کند، دولت نیز باید به بیکاران و معلولان کمک هزینه بدهد و برنامه‌های فقرزدایی بیشتری سازمان‌دهی شود. آن‌ها با کاهش تعداد منصوبان سیاسی به اندازه معقول کاهش می‌یابند.

شاه‌آبادی و همکاران (۱۴۰۳) به بررسی تأثیر انواع نابرابری بر نآرامی‌های اجتماعی در کشورهای خاورمیانه پرداختند. در این مطالعه تأثیر انواع نابرابری (ثروت، درآمد و جنسیت) بر شاخص نآرامی اجتماعی در کشورهای منتخب خاورمیانه در دوره ۱۹۹۵-۲۰۲۱ با استفاده از روش حداقل مربعات پویا (DOLS) مورد بررسی قرار گرفته است. نتایج نشان می‌دهد در دوره مورد بررسی ضرایب تخمینی متغیرهای نابرابری درآمد، نابرابری ثروت و تورم، منفی و ضریب تخمینی متغیر تولید ناخالص داخلی سرانه، مثبت بوده است. هم‌چنین ضریب تخمینی متغیر سهم درآمد زنان (کاهش نابرابری جنسیتی)، منفی بوده است.

جیحون‌تبار و مداح (۱۴۰۳) به بررسی تأثیر مخارج دولت، نابرابری درآمدی و پرداخت‌های اعطایی دولتی بر رشد اقتصادی استان‌های ایران در بازه ۱۳۸۵ تا ۱۴۰۰ پرداختند. با استفاده از مدل پانل پویا، نتایج نشان داد که درآمدهای مالیاتی و پرداخت‌های اعطایی اثر مثبت و نابرابری درآمدی اثر منفی بر رشد اقتصادی استان‌ها دارد. همچنین، مشخص شد موجودی سرمایه و تولید ناخالص داخلی نیز اثر مثبت دارند. یافته‌ها تأکید می‌کنند که سیاست‌های مالی استانی، کاهش نابرابری و تخصیص منابع حاصل از درآمدهای طبیعی به استان‌ها می‌تواند به رشد اقتصادی منطقه‌ای و ملی کمک کند.

فطرس و همکاران (۱۳۹۹) به بررسی مقدار بهینه اجزای مخارج دولت با هدف کاهش نابرابری درآمد پرداختند. در این راستا، از مدل رگرسیون آستانه و الگوریتم برنامه‌ریزی خطی سیمپلکس برای برآورد داده‌های سری زمانی طی دوره ۱۳۵۰-۱۳۹۸ استفاده شده است. نتایج نشان می‌دهد که برای کاهش نابرابری درآمد، مقدار بهینه کل مخارج دولت باید معادل ۲/۱۹ درصد تولید ناخالص داخلی باشد. همچنین، سهم بهینه مخارج امور عمومی، دفاعی، اجتماعی و اقتصادی به ترتیب ۱/۱، ۳۵/۲، ۲/۱۰ و ۵/۵ درصد از تولید ناخالص داخلی برآورد شده است. در میان فصول نیز، آموزش، سلامت و دفاع به ترتیب با سهم ۵/۶، ۲۵/۲ و ۷۹/۱ درصد، دارای بیشترین اولویت هستند. سایر فصول نیز اثرات متفاوتی بر نابرابری درآمد دارند.

1. Sihan

2. Adegboy

در مجموع، مطالعات پیشین عمدتاً به بررسی جداگانه اثر یک یا دو متغیر (مانند مخارج دولت یا تورم) بر فقر یا نابرابری پرداخته‌اند و کمتر پژوهشی به بررسی هم‌زمان چند متغیر کلان اقتصادی در چارچوبی یکپارچه و بلندمدت با استفاده از روش‌های اقتصادسنجی پویا پرداخته است. همچنین، بسیاری از مطالعات داخلی تمرکز محدودی بر روابط بلندمدت و ساختاری بین سیاست‌های مالی و شاخص‌های توزیع درآمد داشته‌اند. پژوهش حاضر در تلاش است با پوشش بازه زمانی ۱۳۷۰-۱۴۰۲، به‌کارگیری روش ARDL و تمرکز بر ترکیب متغیرهای مؤثر (مخارج دولت، تورم، درآمدهای نفتی و تولید ناخالص داخلی)، این شکاف را در ادبیات پژوهش ایران پر کند و توصیه‌های سیاستی دقیق‌تری ارائه دهد.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از حیث هدف کاربردی است، زیرا با استفاده از زمینه و بسترشناختی و معلوماتی که از طریق تحقیق بنیادی فراهم شده، به بررسی اثر مخارج دولت بر فقر و نابرابری درآمدی در ایران می‌پردازد؛ اما از حیث روش و ماهیت تحقیق این پژوهش توصیفی و همبستگی است، که به‌منظور شناسایی این مورد در کشور ایران با استفاده از روش خودهمبسته با وقفه‌های توزیعی (ARDL) می‌پردازد.

متغیرهای مورد استفاده در این تحقیق به شرح زیر است:

متغیر وابسته در این مطالعه شاخص فقر و نابرابری درآمدی بوده است. در این پژوهش، نابرابری درآمدی با استفاده از ضریب جینی و فقر با بهره‌گیری از شاخص‌های رسمی مانند نسبت افراد زیر خط فقر یا شکاف فقر (در صورت وجود داده) بررسی شده است. در صورت نبود داده‌های رسمی از شاخص‌های فقر، تمرکز مطالعه بر تحلیل نابرابری درآمدی از طریق ضریب جینی قرار گرفته است. متغیرهای مستقل نیز شامل مخارج دولت، رشد اقتصادی، نرخ تورم و درآمدهای نفتی کشور ایران بوده است. میان درآمدهای دولت، تنها درآمدهای نفتی به‌دلیل سهم بالای آن در بودجه و تأثیر مستقیم بر سطح مخارج دولت وارد مدل شده است. سایر درآمدها به‌دلیل هم‌پوشانی با GDP و محدودیت در دسترسی به داده‌های منسجم در دوره زمانی مطالعه، وارد مدل نشده‌اند. تمرکز اصلی پژوهش بر تأثیر هزینه‌کرد دولت بر نابرابری بوده، نه ساختار کامل درآمدی دولت.

جامعه آماری مطالعه حاضر کشور ایران در بازه زمانی ۲۰۰۰-۲۰۲۳ بر اساس فراوانی داده‌های سالانه است.

در این پژوهش از رویکرد خودهمبسته با وقفه‌های توزیعی^۱ استفاده شده است؛ روشی که توسط پسران^۲ و همکاران (۱۹۹۵، ۲۰۰۱) توسعه یافت. این روش به‌ویژه در نمونه‌های کوچک از نااریبی کمتر و کارایی بیشتری نسبت به روش‌های سنتی برخوردار است. مزیت اصلی ARDL در توانایی آن برای تخمین هم‌زمان روابط بلندمدت و کوتاه‌مدت است، بدون آن‌که نیاز به یکسان بودن درجه مانایی متغیرها باشد. برخلاف روش‌هایی مانند یوهانسن^۳ که نیاز به مانایی هم‌درجه دارد، در ARDL می‌توان متغیرهای $I(0)$ و $I(1)$ را با تعیین وقفه‌های مناسب وارد مدل کرد. همچنین این روش با کاهش مشکل درون‌زایی، خودهمبستگی و متغیرهای حذف‌شده، تحلیلی دقیق‌تر از روابط بین متغیرهای اقتصادی ارائه می‌دهد.

به‌طور کلی روش‌هایی همچون انگل-گرنجر^۴ در مطالعاتی که با نمونه‌های کوچک (تعداد مشاهدات کم) سروکار دارند، به‌دلیل در نظر نگرفتن واکنش‌های پویای کوتاه‌مدت موجود بین متغیرها، اعتبار لازم را ندارند، چرا که برآوردهای حاصل از آن‌ها بدون تورش

1. Autoregressive Distributed Lag (ARDL) Model

2. Pesaran

3. Johansen

4. Englt - Granger

نبوده و در نتیجه، انجام آزمون فرضیه با استفاده از آمارهای آزمون معمول بی اعتبار خواهد بود. به همین دلیل استفاده از الگوهائی که پویائی های کوتاه مدت را در خود داشته باشند و منجر به برآورد ضرائب دقیق تری از الگو شوند، مورد توجه قرار می گیرند. به طور کلی، الگوی پویا الگوئی است که در آن وقفه های متغیرها نیز وارد شوند، مانند الگوی زیر (نوفرستی، ۱۳۷۸):

$$Y_t = \alpha X_t + \beta X_{t-1} + \delta Y_{t-1} + U_t \quad (۶)$$

ولیکن برای کاهش تورش مربوط به برآورد ضرائب الگو در نمونه های کوچک، بهتر آنست که تا حد امکان از الگوئی استفاده نمائیم که تعداد وقفه های زیادی را برای متغیرها در نظر بگیرد. الگوئی مانند فرمول شماره (۷) (نوفرستی، ۱۳۷۸):

$$\phi(L, P)Y_t = \sum_{i=1}^k b_i(L, q_i)X_{it} + cW_t + u_t \quad (۷)$$

الگوی فوق الگوی خودهمبسته با وقفه های توزیعی نام دارد، که آنرا با ARDL نمایش می دهند که در آن:

$$\phi(L, P) = 1 - \phi_1 L - \phi_2 L^2 - \dots - \phi_p L^p \quad (۸)$$

$$b_i(L, q_i) = b_{i0} + b_{it}L + \dots + b_{iq}L^q, \quad i = 1, 2, \dots, k \quad (۹)$$

به طوری که در عبارت فوق L عمل گر وقفه، W برداری از متغیرهای ثابت مثل عرض از مبدأ، متغیرهای مجازی، روند زمانی و یا متغیرهای برون زای با وقفه ثابت است. نرم افزار مایکروفت معادله را برای تمام حالات و برای کلیه ترتیبات ممکن مقادیر، یعنی به تعداد $(m+1)^{k+1}$ بار برآورد می نماید. m حداکثر وقفه است که توسط محقق تعیین می شود (نوفرستی، ۱۳۷۸).

در مرحله بعد با استفاده از یکی از معیارهای آکائیک^۱، شوارتز-بیزین^۲، حنان کوئین^۳ یا ضریب تعیین تعدیل شده^۴ یکی از معادلات انتخاب می شود. معمولاً در نمونه های کمتر از ۱۰۰، از معیار شوارتز-بیزین استفاده می شود، تا درجه آزادی زیادی از دست نرود. برای محاسبه ضرائب بلندمدت مدل از همان مدل پویا استفاده می شود. ضرائب بلندمدت مربوط به متغیرهای X از رابطه شماره (۱۰) به دست می آیند:

$$\theta_i = \frac{b_i(L, q_i)}{\phi(L, P)} = \frac{b_{i0} + b_{it} + \dots + b_{iq}}{1 - \phi_1 - \phi_2 - \dots - \phi_p}, \quad i = 1, 2, \dots, k \quad (۱۰)$$

حال برای بررسی این که رابطه بلندمدت حاصل از این روش، کاذب نمی باشد دو راه وجود دارد در روش اول فرضیه زیر مورد آزمون قرار می گیرد:

$$H_0 = \sum_{i=1}^p \theta_i - 1 \geq 0 \quad (۱۱)$$

$$H_a = \sum_{i=1}^p \theta_i - 1 < 0 \quad (۱۲)$$

فرضیه صفر بیان گر عدم وجود هم جمعی یا رابطه بلندمدت می باشد. چرا که شرط آنکه رابطه پویای کوتاه مدت به سمت تعادل بلندمدت گرایش یابد، آنست که مجموع ضرایب کمتر از یک باشد. برای آزمون فوق کافیت، تفاضل عدد یک را از مجموع ضرائب با وقفه متغیر وابسته محاسبه کرده و بر مجموع انحراف معیار ضرائب مذکور تقسیم کنیم. اگر قدر مطلق t به دست آمده از قدر مطلق مقادیر بحرانی ارائه شده توسط بنرجی، دولادو و مستر^۵ (۱۹۹۲) بزرگتر باشد، فرضیه صفر را رد کرده و وجود یک رابطه بلندمدت را می پذیرد.

$$Y_t = \alpha X_t + \beta X_{t-1} + \delta Y_{t-1} + u_t \quad (۱۳)$$

1. Akaike
2. Schwarz Criterion
3. Hannan - Quinn
4. Adjusted R-squared
5. Banerjee, Dolado & Mestre

در این رابطه اصل سادگی متغیرهای توضیحی حکم می‌کند که یک مدل تا آن‌جا که ممکن است ساده در نظر گرفته شود. این امر دال بر این است که بایستی برای دریافتن اساس پدیده تحت مطالعه، تنها متغیرهای کلیدی و مهم را طبق چارچوب تئوریک و تحلیل‌های نظری و کارهای انجام یافته در تحلیل وارد نمود. در این مطالعه، پس از برآورد مدل ARDL، برای بررسی وجود رابطه بلندمدت بین متغیرهای مدل، از آزمون t بنرجی، دولادو و مستر (۱۹۹۲) استفاده شده است. این آزمون با بررسی مجموع ضرایب متغیر وابسته با وقفه و مقایسه آن با مقدار بحرانی، امکان ارزیابی هم‌انباشتگی را فراهم می‌کند. در صورتی که قدر مطلق آماره t محاسبه‌شده بیشتر از مقدار بحرانی ارائه‌شده باشد، فرضیه صفر مبنی بر عدم وجود رابطه بلندمدت رد شده و وجود رابطه تأیید می‌شود. در نهایت، برای بررسی روابط کوتاه‌مدت نیز از مدل تصحیح خطا^۱ (ECM) استفاده شده است.

یافته‌های پژوهش

در راستای برآورد ارتباط بین مخارج دولت با فقر و نابرابری در گام اول قبل از تحلیل هم‌انباشتگی، ابتدا مانا یا نامانا بودن کلیه متغیرهای مدل به وسیله روش دیکی-فولر افزوده^۲ (ADF) و ریشه واحد فیلیپس-پرون^۳ (PP) آزمون می‌شود. انجام آزمون ریشه واحد به این دلیل است که از بروز رگرسیون کاذب به دلیل وجود داشتن ریشه واحد در متغیرهای تحقیق و متغیر بودن میانگین سری‌های زمانی در طول زمان و به دست آمدن نتایج غیرقابل اتکا جلوگیری شود. آزمون ریشه واحد در سطح و با وجود عرض از مبدا و روند در مورد بررسی قرار گرفته است که نتایج آن در جدول (۱) گزارش شده است.

جدول ۱. آزمون ریشه واحد متغیرهای تحقیق

آماره	لگاریتم ناخالص داخلی	لگاریتم تولید ناخالص داخلی	نرخ تورم	ضریب جینی	لگاریتم مخارج دولت	لگاریتم درآمدهای نفتی
ADF	-۲/۲۹ (-۳/۴۶) {۹۵ درصد}	-۴/۹۱ (-۳/۴۳) {۹۵ درصد}	-۲/۴۰ (-۳/۴۶) {۹۵ درصد}	-۲/۵۴ (-۳/۴۶) {۹۵ درصد}	-۱/۶۵ (-۳/۴۳) {۹۵ درصد}	-۱/۶۵ (-۳/۴۳) {۹۵ درصد}
Phillips-Perron	-۱/۴۸ (-۳/۴۵) {۹۵ درصد}	-۵/۴۳ (-۳/۴۵) {۹۵ درصد}	-۲/۹۱ (-۳/۴۶) {۹۵ درصد}	-۱/۸۲ (-۳/۴۶) {۹۵ درصد}	-۱/۸۵ (-۳/۴۵) {۹۵ درصد}	-۱/۸۵ (-۳/۴۵) {۹۵ درصد}

منبع: نتایج حاصل از تحقیق

در جدول فوق اعداد داخل پرانتز بیان‌گر مقادیر بحرانی و اعداد داخل کروشه بیان‌گر سطح اطمینان است. بر اساس مقایسه آماره آزمون و مقدار بحرانی در آزمون ADF مشاهده می‌شود که تمامی متغیرهای تحقیق بجز نرخ تورم در سطح نامانا بوده و با یک‌بار تقاضاگیری مانا می‌شود. بر اساس آزمون PP نیز مشاهده گردید که برای تمامی متغیرها بجز نرخ تورم قدر مطلق آماره آزمون کمتر از قدر مطلق مقدار بحرانی است و این متغیرها در سطح نامانا است. در این میان، نرخ تورم تنها متغیری است که در سطح مانا تشخیص داده شد. این تفاوت رفتاری را می‌توان به ساختار خاص تورم در اقتصاد ایران نسبت داد. تورم در ایران دارای ماهیتی مزمن و نهادینه‌شده است که تحت تأثیر عوامل ساختاری مانند سیاست‌های مالی انبساطی، شوک‌های ارزی، وابستگی بودجه به درآمدهای نفتی و انتظارات تورمی قرار دارد. در نتیجه، برخلاف سایر متغیرهای اقتصادی که نوسانات کوتاه‌مدت بیشتری دارند، سری زمانی تورم

1. Error Correction Model

2. Augmented Dickey – Fuller Test

3. Phillips – Perron Unit Root Test

در ایران تمایل به پایداری در سطح دارد و رفتار ایستای آن در آزمون‌های ریشه واحد نیز تأیید شده است. تفاوت در نتایج آزمون‌های ADF و PP برای برخی متغیرها به ماهیت آماری این دو آزمون باز می‌گردد. آزمون ADF فرض می‌کند که خطای مدل فاقد خودهمبستگی و واریانس ثابت است، در حالی که آزمون PP نسبت به این فروض حساسیت کمتری دارد و با استفاده از اصلاحات غیرپارامتری، می‌تواند تا حدی اثر خودهمبستگی یا واریانس ناهمسان را پوشش دهد. به همین دلیل، در مواردی که داده‌ها دارای واریانس ناپایدار یا باقی‌مانده‌های خودهمبسته باشند، نتایج دو آزمون ممکن است متفاوت باشد. در این پژوهش، برای اطمینان از نتایج، هر دو آزمون بررسی شده و در موارد اختلاف، تصمیم‌گیری بر اساس آزمون انجام شده که سازگارتر با ویژگی‌های سری زمانی متغیر مربوطه بوده است.

در این مرحله برای بررسی وجود و یا عدم وجود رابطه بلندمدت بین متغیرهای مدل، از روش هم‌انباشتگی یوهانسن - جوسیلیوس استفاده گردیده است. دلیل استفاده از روش هم‌انباشتگی یوهانسن - جوسیلیوس نسبت به سایر روش‌های هم‌انباشتگی این است که این روش بیش از یک بردار هم‌انباشتگی بین متغیرهای مدل را در نظر گرفته و در صورت استفاده از این روش تخمین‌زنده‌ها دارای کارایی مجانبی خواهند بود. برای تخمین رابطه بلندمدت با استفاده از روش هم‌انباشتگی یوهانسن - جوسیلیوس لازم است ابتدا مرتبه بهینه مدل با استفاده از ملاک‌های تعیین وقفه مدل خودرگرسیون برداری تعیین گردیده، سپس رابطه بلندمدت بین متغیرهای مدل تخمین زده شده و در نهایت با استفاده از آماره‌های آزمون اثر ماتریس و حداکثر مقادیر ویژه^۱، تعداد بردار و یا بردارهای هم‌انباشتگی بین متغیرهای مدل تعیین شود. بر اساس محاسبات صورت گرفته وقفه بهینه در این مدل بر اساس معیار شوارتز وقفه یک است. در گام بعدی موضوع بررسی وجود رابطه بلندمدت بین متغیرها مطرح می‌شود که برای این منظور از آزمون هم‌انباشتگی یوهانسون برای پی بردن به وجود رابطه بلندمدت بین متغیرها بر اساس آماره‌های آزمون استفاده شده است که نتایج آن در جدول (۲) ذکر شده است.

جدول ۲. آزمون هم‌انباشتگی یوهانسون

آزمون $\lambda_{\max}$				آزمون Trace			
فرضیه	فرضیه	آماره	مقدار بحرانی	فرضیه	فرضیه	آماره آزمون	مقدار بحرانی
صفر	مخالف	آزمون	۹۵ درصد	صفر	مخالف	آزمون	۹۵ درصد
$r=0$	$r=1$	۱۷/۰۶	۲۷/۵۸	$r=0$	$r \geq 1$	۴۱/۵۵	۴۷/۸۵
$r \leq 1$	$r=2$	۱۲/۵۴	۲۱/۱۳	$r \leq 1$	$r \geq 2$	۲۴/۴۸	۲۹/۷۹
$r \leq 2$	$r=3$	۸/۶۶	۹/۸۴	$r \leq 2$	$r \geq 3$	۱۰/۶۶	۱۲/۸۴
$r \leq 3$	$r=4$	۶/۳۹	۷/۴۵	$r \leq 3$	$r \geq 4$	۶/۳۹	۸/۹۸
$r \leq 4$	$r=5$	۱/۶۶	۳/۸۴	$r \leq 4$	$r \geq 5$	۱/۶۶	۳/۸۴

منبع: نتایج حاصل از تحقیق

بر اساس نتایج تحقیق مشخص است که برای هر دو آماره آزمون فرضیه صفر مبنی بر عدم وجود رابطه بلندمدت بین متغیرها در سطح معنی‌داری ۹۵ درصد رد شده و رابطه بلندمدت بین متغیرها وجود دارد. بر اساس نتایج به‌دست آمده، حداکثر پنج رابطه تعادلی بلندمدت بین متغیرها وجود دارد. به‌منظور بررسی رابطه تعادلی کوتاه‌مدت بین متغیرهای تحقیق از روش خودهمبسته با وقفه‌های

توزیعی استفاده شده است الگوی ARDL روشی است که پویایی کوتاه‌مدت بین متغیرها را در نظر گرفته و رابطه بلندمدت را نیز برآورد قرار می‌دهد که نتایج آن در جدول (۳) گزارش شده است:

بر اساس ضرایب کوتاه‌مدت ARDL جدول ۳. برآورد مدل

نام متغیر	ضریب	سطح معنی‌داری
وقفه شاخص فقر	۰/۸۱	۰/۰۰۰
عرض از مبدا	۰/۶۵	۰/۰۴۱
لگاریتم مخارج دولت	-۰/۲۳	۰/۰۰۳
لگاریتم درآمدهای نفتی	-۰/۱۸	۰/۰۱۷
لگاریتم تولید ناخالص داخلی	-۰/۳۵	۰/۰۰۰
نرخ تورم	۰/۲۲	۰/۰۱۹

منبع: نتایج حاصل از تحقیق

به‌منظور برآورد ضرایب الگوی کوتاه‌مدت مدل از داده‌های سالانه برای دوره زمانی ۱۳۷۰-۱۴۰۲ مشتمل بر ۳۲ مشاهده آماری تعدیل شده از روش خودهمبسته با وقفه‌های توزیعی استفاده شده است. همان‌گونه که از نتایج جدول (۳) مشاهده می‌شود تمامی متغیرهای تحقیق در سطح خطا ۵ درصد به دلیل این که مقدار سطح معنی‌داری گزارش شده کمتر از ۰/۰۵ است، اختلاف معنی‌داری از صفر دارند. آماره ضریب تعیین برابر با ۰/۹۸ است که بیان می‌کند ۹۸ درصد از شاخص فقر و نابرابری درآمدی توسط متغیرهای توضیحی مدل قابلیت توضیح‌دهندگی دارد. سطح معنی‌داری ضرایب مدل نشان از تصریح مناسب مدل دارد.

با توجه به این که در الگوی برآورد شده متغیر وابسته با وقفه در سمت راست معادله ظاهر شده آماره دوربین واتسون^۱ نمی‌تواند برای آزمون مشکل خودهمبستگی بین پسماندها استفاده شود. در این حالت از آماره h دوربین استفاده می‌شود. طبق آماره این آزمون فرضیه صفر مبنی بر عدم وجود خودهمبستگی بین پسماندها پذیرفته می‌شود. از دیگر مزیت‌های برآورد الگوی پویا این است که می‌توان به وجود رابطه بلندمدت بین متغیرها پی برد. برای این منظور برای این که رابطه پویا به سمت تعادل بلندمدت گرایش یابد، باید مجموع ضرایب با وقفه متغیر وابسته کمتر از یک باشد. برای انجام این آزمون باید عدد یک را از مجموع ضرایب متغیر با وقفه وابسته کم شود و بر انحراف معیار ضرایب مذکور تقسیم شود. در صورتی که قدر مطلق t محاسباتی (۴/۸۵-) از قدر مطلق مقادیر بحرانی (۳/۵۷-) ارائه شده توسط بنرجی و دولادو بزرگ‌تر باشد فرضیه صفر رد شده و وجود رابطه بلندمدت پذیرفته می‌شود. نتایج حاصل از آزمون وجود رابطه بلندمدت بین متغیرها در جدول (۴) آمده است.

بر اساس ضرایب بلندمدت ARDL جدول ۴. برآورد مدل

نام متغیر	ضریب	سطح معنی‌داری
عرض از مبدا	۰/۵۴	۰/۰۰۵
لگاریتم مخارج دولت	-۰/۲۵	۰/۰۰۹
لگاریتم درآمدهای نفتی	-۰/۲۱	۰/۰۴۱
لگاریتم تولید ناخالص داخلی	-۰/۳۱	۰/۰۲۱
نرخ تورم	۰/۲۴	۰/۰۰۵

در جدول فوق نتایج تخمین اثرگذاری مخارج دولت بر فقر در ایران با استفاده از روش خودهمبسته با وقفه‌های توزیعی و ضرایب بلندمدت به دست آمده تخمینی نشان داده شده است. نتایج این معادلات وجود ارتباط منفی و معنی دار مخارج دولت بر فقر را نشان می‌دهد. ضرایب به دست آمده برای مخارج دولت در معادله تخمینی به برابر با $0/25$ - است. این مقدار ضریب به دست آمده برای مخارج دولت نشان می‌دهد به ازای یک درصد افزایش در مخارج دولت به طور متوسط شاخص فقر در ایران $0/25$ درصد کاهش خواهد یافت.

ضریب درآمدهای نفتی در مدل برآورد شده برابر با $0/21$ - است که این مقدار ضریب به دست آمده برای درآمدهای نفتی نشان می‌دهد به ازای یک درصد افزایش در درآمدهای نفتی به طور متوسط شاخص فقر در ایران $0/21$ درصد کاهش خواهد یافت. ضریب تولید ناخالص داخلی در مدل برآورد شده برابر با $0/31$ - است که این مقدار ضریب به دست آمده برای تولید ناخالص داخلی نشان می‌دهد به ازای یک درصد افزایش در این متغیر به طور متوسط شاخص فقر در ایران $0/31$ درصد کاهش خواهد یافت. در نهایت ضریب نرخ تورم در مدل برآورد شده برابر با $0/24$ است که این مقدار ضریب به دست آمده برای نرخ تورم نشان می‌دهد به ازای یک درصد افزایش در نرخ تورم به طور متوسط شاخص فقر در ایران $0/24$ درصد افزایش خواهد یافت.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

هدف اصلی این پژوهش، بررسی اثر مخارج دولت به صورت سالانه بر فقر و نابرابری درآمدی در ایران طی دوره زمانی ۱۳۷۰ تا ۱۴۰۲ بود. برای این منظور، از روش خودهمبسته با وقفه‌های توزیعی (ARDL) استفاده شد. نتایج حاصل از برآورد مدل نشان داد که بین مخارج دولت و نابرابری درآمدی (براساس ضریب جینی) رابطه‌ای منفی و معنی دار وجود دارد. ضریب این متغیر برابر $0/25$ - است. این مقدار ضریب به دست آمده برای مخارج دولت نشان می‌دهد به ازای یک درصد افزایش در مخارج دولت، به طور متوسط شاخص نابرابری درآمدی به میزان $0/25$ درصد کاهش می‌یابد. همچنین، درآمدهای نفتی و تولید ناخالص داخلی نیز به ترتیب $0/21$ - و $0/31$ - تأثیر منفی و معنی داری بر نابرابری درآمدی داشته‌اند. در مقابل، نرخ تورم با ضریب مثبت $0/24$ اثری افزایشی بر نابرابری درآمدی داشته است. یافته‌های این مطالعه با نتایج پژوهش‌هایی چون هندیانی و همکاران (۲۰۲۲) و سیهان و همکاران (۲۰۲۱) هم‌راستاست. در هر دو مطالعه، نیز مخارج دولت اثر کاهنده‌ای بر نابرابری درآمدی داشته است. با این حال، تفاوت‌هایی نیز وجود دارد: در پژوهش سیهان و همکاران، تمرکز اصلی بر کشورهای آسیای جنوب شرقی با ساختار مالی متفاوت بود و اثر مثبت تورم بر نابرابری در برخی کشورها معنادار نبود؛ در حالی که در پژوهش حاضر، این اثر برای ایران معنی دار و قابل توجه گزارش شده است. همچنین، مطالعه هندیانی بر داده‌های پانل کشورهای در حال توسعه تمرکز داشت، در حالی که این پژوهش بر تحلیل سری زمانی بلندمدت برای ایران متمرکز است.

با توجه به محدودیت داده‌های آماری در شاخص‌های مستقیم فقر، تمرکز اصلی پژوهش بر بررسی نابرابری درآمدی از طریق ضریب جینی بوده است. با این حال، شواهد نظری و تجربی نشان می‌دهند که کاهش نابرابری معمولاً با کاهش فقر نیز همراه است، به‌ویژه در جوامعی که نظام بازتوزیعی فعالی دارند.

در راستای یافته‌های پژوهش، پیشنهاد می‌شود مخارج دولت به صورت هدفمند و کارآمد در بخش‌های مولد و اجتماعی مانند آموزش، سلامت و زیرساخت‌های عمومی در مناطق محروم تخصیص یابد تا از طریق افزایش فرصت‌های اقتصادی و خدمات عمومی، نابرابری کاهش یابد. با این حال، افزایش صرف سطح مخارج دولت بدون بهبود کارایی، شفافیت و نظارت بر نحوه تخصیص

آن، ممکن است منجر به اتلاف منابع، گسترش ناکارآمدی و حتی تشدید نابرابری شود. لذا کیفیت حکمرانی مالی و مقابله با فساد، شرط لازم برای اثربخشی این سیاست‌هاست. همچنین، با توجه به تأثیر مثبت تورم بر نابرابری، ضروری است که سیاست‌های پولی و مالی به گونه‌ای طراحی شوند که از افزایش فشار تورمی، به‌ویژه بر اقشار کم‌درآمد، جلوگیری شود. در این راستا، کنترل رشد پایه پولی، کاهش وابستگی بودجه دولت به منابع ناپایدار (مانند درآمدهای نفتی) و ارتقاء استقلال و انضباط بانک مرکزی می‌تواند از ابزارهای مؤثر برای مهار تورم باشد. همچنین، شفاف‌سازی سیاست‌های مالی و بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد، نقش مهمی در پیشگیری از خلق نقدینگی بی‌پشتوانه خواهد داشت. در کنار آن، تخصیص بخشی از درآمدهای نفتی به توسعه منطقه‌ای و برنامه‌های حمایتی می‌تواند نقش مؤثری در کاهش نابرابری ایفا کند. از آن‌جا که تولید ناخالص داخلی نیز اثری کاهنده بر نابرابری دارد، توصیه می‌شود رشد اقتصادی از طریق تنوع‌بخشی به بخش‌های تولیدی، تسهیل محیط کسب‌وکار، و حمایت از سرمایه‌گذاری در مناطق کمتر توسعه‌یافته تقویت شود. شایان ذکر است که کاهش فقر از مسیر افزایش مخارج دولت، زمانی اثربخش خواهد بود که این مخارج به‌صورت هدفمند در جهت رفع نابرابری‌های ساختاری مانند دسترسی نابرابر به آموزش، بهداشت و فرصت‌های شغلی تخصیص یابد. بنابراین، در سیاست‌گذاری‌های مالی، توجه به عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه منابع به‌عنوان مکمل سیاست‌های کاهش فقر ضروری است. سرانجام، اصلاح نظام یارانه‌ها و پرداخت‌های حمایتی به‌سمت حمایت‌های مستقیم و هدفمند، می‌تواند اثربخشی سیاست‌های بازتوزیعی دولت را افزایش دهد و به تحقق عدالت اجتماعی کمک کند.

با توجه به محدودیت این پژوهش در استفاده از شاخص‌های مستقیم فقر و تمرکز بر نابرابری درآمدی، پیشنهاد می‌شود در مطالعات آتی از شاخص‌های ترکیبی فقر مانند شاخص چند بعدی فقر (MPI)، نسبت سرشمار فقرا، یا شکاف فقر نیز استفاده شود. همچنین، گسترش مدل با تفکیک اجزای مخارج دولت (جاری، عمرانی، آموزشی و اجتماعی) و انواع درآمدهای دولت (مالیاتی، نفتی، غیرنفتی) می‌تواند تحلیل دقیق‌تری از سازوکار اثرگذاری سیاست‌های مالی بر فقر و نابرابری ارائه دهد. به‌کارگیری روش‌های پیشرفته‌تری مانند داده‌های پانل استانی یا مدل‌های ساختاری پویا نیز می‌تواند در شناسایی تفاوت‌های منطقه‌ای و زمانی مؤثر باشد. لازم به ذکر است که به‌دلیل محدودیت در دسترسی به داده‌های منظم و قابل اتکا برای اجزای هزینه‌ای دولت طی دوره مطالعه، مخارج دولت به‌صورت کلی در مدل لحاظ شده است. این موضوع یکی از محدودیت‌های پژوهش محسوب می‌شود که در مطالعات آتی با تفکیک دقیق‌تر این اجزا می‌تواند تحلیل سیاستی عمیق‌تری ارائه دهد.

منابع

- افتخاریان، م.، و سلیمی‌فر، س. (۱۳۹۳). بررسی اثر ترکیب مخارج دولت بر توزیع درآمد در ایران. پژوهشنامه اقتصادی، ۱۰(۲)، ۴۵-۶۷.
- جرجزاده، م. (۱۳۸۴). توزیع درآمد و سیاست‌های مالی در ایران. پژوهشنامه اقتصادی، ۴(۲)، ۱-۲۲.
- جیحون‌تبار، ف.، و مداح، ف. (۱۴۰۳). بررسی عوامل مؤثر بر رشد اقتصادی استان‌های ایران: نقش مخارج دولت، نابرابری درآمدی و پرداخت‌های اعطایی دولتی. پژوهش‌های اقتصادی ایران، ۲۵(۱)، ۸۸-۱۰۹.
- خداداد، م.، و فتاحی، ع. (۱۳۹۶). تأثیر سیاست‌های مالی بر کاهش فقر در ایران. اقتصاد و برنامه‌ریزی، ۳۲(۳)، ۷۵-۹۶.
- خداداد کاشی، ف.، رضوی، م.، و سلیمانی، ر. (۱۳۹۱). رابطه بین هزینه‌های دولت و توزیع درآمد در اقتصاد ایران. تحقیقات اقتصادی، ۱۲(۴)، ۹۰-۶۷.
- خانزاده، ر.، جعفری، م.، و محمدی، ن. (۱۳۹۴). بازنگری نظریه‌های عدالت درآمدی در چارچوب توسعه. اندیشه‌های نو در اقتصاد، ۲(۶)، ۴۵-۶۶.

- شاه‌آبادی، ن.، قنواتی، ج.، و فراهانی، ح. (۱۴۰۳). اثر ساختار مخارج دولت بر نابرابری درآمدی در ایران: رهیافت داده‌های تابلویی. اقتصاد کاربردی ایران، ۱۸(۲)، ۲۲۱-۲۴۳.
- فطرس، م.، غفاری، ع.، و محمدی، ف. (۱۳۹۹). مقدار بهینه اجزای مخارج دولت با هدف کاهش نابرابری درآمدی در ایران. اقتصاد سنجی ایران (پژوهش‌های اقتصادی)، ۱۴(۵)، ۱۰۳-۱۲۵.
- کاظمی، ح. (۱۳۸۴). فقر و نابرابری: مسیرهای سیاستی در کشورهای در حال توسعه. اقتصاد توسعه ایران، ۷(۳)، ۷۴-۵۵.
- نگهداری، ا.، احمدی، م.، و فرامرزی، ح. (۱۳۹۳). مخارج دولت و توزیع درآمد: رویکرد بردار خودرگرسیون ساختاری (SVAR) در اقتصاد ایران. پژوهش‌های اقتصادی، ۱۴(۲)، ۱۴۵-۱۷۰.
- نوفرستی، م. (۱۳۷۸). مبانی اقتصادسنجی کاربردی (چاپ اول). انتشارات نی.
- سهرابی، م. (۱۳۹۸). تحلیل ساختار نابرابری درآمدی در ایران. توسعه اقتصادی، ۹(۱)، ۳۳-۵۶.
- Adegboye, F. B. (2020). Government expenditure and income inequality in Sub-Saharan Africa. *African Journal of Economic Policy*, 27(1), 45–63.
- Banerjee, A., Dolado, J., & Mestre, R. (1992). Cointegration and error correction: An application of the autoregressive distributed lag model. *Journal of Econometrics*, 55(1–2), 267–288.
- Dagne, H. (2023). The impact of government expenditure on income inequality: Evidence from developing countries. *Journal of Economic Development*, 48(2), 123–145.
- Eftekhariyan, M., & Salimifar, S. (2014). Investigating the effect of government expenditure composition on income distribution in Iran. *Economic Research Journal*, 10(2), 45–67. (In Persian)
- Fotros, M., Ghaffari, A., & Mohammadi, F. (2020). Optimal allocation of government expenditure components to reduce income inequality in Iran. *Iranian Journal of Econometrics (Economic Research)*, 14(5), 103–125. (In Persian)
- Gnangoin, Y. T. B., Du, L., Assamoi, G. R., Edjoukou, A. J. R., & Kassi, D. F. (2019). Public spending, income inequality and economic growth in Asian countries: A panel GMM approach. *Economies*, 7(4), 115. <https://doi.org/10.3390/economies7040115>
- Halkos, G. E., & Paizanos, E. A. (2023). Government spending and income inequality: Evidence from OECD countries. *Economic Analysis and Policy*, 70, 94–122.
- Hendyani, A., Zamani, M., & Mohammadi, S. (2022). Public spending and inequality in emerging economies: A panel data analysis. *International Journal of Development Studies*, 14(3), 87–104.
- Herliana, S., & Kuntadi, K. (2023). Fiscal decentralization and regional inequality: Evidence from Indonesia. *Asian Economic Policy Review*, 18(1), 58–75. <https://doi.org/10.1111/aepr.12345>
- Jahoontabar, F., & Maddah, F. (2024). Analyzing the determinants of provincial economic growth in Iran: The role of government expenditure, income inequality, and intergovernmental transfers. *Iranian Economic Research*, 25(1), 88–109. (In Persian)
- Jorjerzadeh, M. (2005). Income distribution and fiscal policy in Iran. *Economic Research Journal*, 4(2), 1–22. (In Persian)

- Khadad, M., & Fattahi, A. (2017). The effect of fiscal policies on poverty reduction in Iran. *Economy and Planning*, 22(3), 75–96. (In Persian)
- Khadad Kashi, F., Razavi, M., & Soleimani, R. (2012). The relationship between government expenditure and income distribution in Iran's economy. *Economic Studies*, 12(4), 67–90. (In Persian)
- Khanzadeh, R., Jafari, M., & Mohammadi, N. (2015). Reviewing income justice theories in the context of development. *New Ideas in Economics*, 2(6), 45–66. (In Persian)
- Kazemi, H. (2005). Poverty and inequality: Policy paths in developing countries. *Iranian Journal of Economic Development*, 7(3), 55–74. (In Persian)
- Kuznets, S. (1955). Economic growth and income inequality. *The American Economic Review*, 45(1), 1–28.
- Nadeem, S., & Jalili, A. (2022). Fiscal policy and income distribution: A comparative analysis. *International Journal of Economics and Finance*, 14(3), 89–102.
- Noferesti, M. (1999). *Applied Econometrics Foundations* (1st ed.). Ney Publishing. (In Persian)
- Negahdari, A., Ahmadi, M., & Faramarzi, H. (2014). Government expenditures and income distribution: A structural VAR approach for Iran. *Economic Research*, 14(2), 145–170. (In Persian)
- Sahabi, M., Ghanavati, J., & Farahani, H. (2024). The effect of government spending structure on income inequality in Iran: A panel data approach. *Applied Economics of Iran*, 18(2), 221–243. (In Persian)
- Sen, A. (1976). Poverty: An ordinal approach to measurement. *Econometrica*, 44(2), 219–231. <https://doi.org/10.2307/1912718>
- Sohrabi, M. (2019). Analyzing the structure of income inequality in Iran. *Economic Development*, 9(1), 33–56. (In Persian)
- Vu, H. V., Bui, D. T., & Nguyen, T. L. (2022). Inflation and income inequality: A comparative study between developed and developing countries. *Journal of Economic Studies*, 49(6), 1170–1190.